

فرقه ناجیه در کلام پیامبر اعظم (ص) *

□ ایجاد حسین حسن مجتبی
طلبه دوره دکتری مجتمع آموزش عالی فقه

چکیده

در این مقاله، فرقه ناجیه‌ای که پیامبر اعظم (ص) در حدیث معروف خود فرموده است، بررسی می‌شود. فریقین این حدیث را به اتفاق از پیامبر نقل کرده‌اند که به حد تواتر رسیده است.

بحث درباره محتوا به دو بخش تقسیم می‌شود: صدر حدیث ۷۳ فرقه ذکر می‌کند. میان علمای ملل و نحل اختلاف وجود دارد که مراد تعداد حقیقی است یا کنایی. از لحاظ قرائن مراد اعداد حقیقی است که این فرقه‌ها به مرور زمان به ۷۲ فرقه خواهد رسید.

ذیل حدیث سه گونه نقل شده است: در برخی احادیث «الجماعة» آمده است، در برخی «ما انا علیه و اصحابی» و در برخی «من اتبع وصی علیاً» آمده است. صریح‌ترین تعبیر، تعبیر سوم است که با اسم و مشخصات ذکر شده است.

اما فرقه ناجیه چه کسانی هستند؟ هم اهل سنت و هم شیعه خود را فرقه ناجیه می‌دانند. اگر به دلایل هر دو نگاه کنیم، می‌بینیم که فقط شیعه فرقه ناجیه و مذهب حق است. چون شیعه از اهل بیت پیروی کردند و از دشمنان آنها بیزاری جستند و کسی دیگر را بر آنها مقدم نداشتند. آنان مصداق این حدیث‌اند، چون به حدیث ثقلین و حدیث سفینه و... هم در مقام عمل و هم در مقام عقاید عمل کردند.

کلید واژه‌ها: فرقه، ناجیه، پیامبر اعظم، افتراق، اهل سنت، منابع شیعه.

مقدمه

از روزی که خداوند حضرت آدم(ع) را آفرید، زندگی بنی آدم آمیخته با نوعی اختلاف و درگیری بود. اولین اختلافی که در تاریخ ثبت گردید، میان دو پسر حضرت آدم قایل و هابیل بود. لذا دگرگونی و اختلاف اندیشه‌ها و تفکرات، لازمه وجودی انسان است و تا وقتی که محور معینی نداشته باشد، امکان دارد تا بی نهایت ادامه یابد. با تولد هر فرد انسانی باید منتظر ظهور عقیده تازه‌ای باشیم. در طول تاریخ، ادیان، مکاتب و مذاهب متنوعی به وجود آمدند و از پراکندگی بشر بیش از حد جلوگیری کردند. در تاریخ مشاهده می‌شود که در هر دینی فرقه‌های مختلفی به وجود آمدند و در هر فرقه فروعاتی پدید آمد. در دین مبین اسلام نیز چنین اختلافاتی به وجود آمد. هنوز چند دهه از ظهور اسلام نگذاشته بود که مانند سایر ادیان اختلافات درون‌دینی در آن آغاز شد. به مرور زمان، این اختلافات تحت تأثیر عوامل مختلف فکری، سیاسی، اقلیمی، فرهنگی، اقتصادی و... سرعت گرفت، به گونه‌ای که تنها پس از گذشت سه قرن، در اوایل قرن چهارم، هر ناظر و محققى را برای یافتن حق و حقیقت از میان آن همه مسلکها، مذهبها و نحله‌های متناسب به اسلام دچار تحیر و سرگردانی می‌کرد. از سویی پیامبر اعظم(ص) نیز این اختلافات را بعد از خود به پیشگویی کرده و فرموده بود:

امت موسی پس از او به ۷۱ فرقه و امت عیسی پس از وی به ۷۲ فرقه تقسیم شدند. پس از من امتم به ۷۳ فرقه تقسیم خواهد شد که تنها یک فرقه اهل نجات خواهد بود، چنان‌که از فرقه‌های هر یک از دو امت موسی و عیسی نیز تنها یک فرقه اهل نجات بود (قمی، الخصال ۱۳۶۲: ۵۸۴ - ۵۸۵؛ بغدادی، الفرق بین الفرق ۱۹۷۷: ۳).

در این پژوهش سعی بر این است که روشن شود فرقه ناجیه کدام است. چون

هر فرقه خود را فرقه ناجیه می‌نامند. باید برای فرقه ناجیه معیار و ملاکی باشد که حضرت(ص) حتماً آن را بیان فرموده است. به علاوه، مراد از ۷۳ فرقه چیست، سند حدیث چگونه است، محتوای آن چیست؟ در این پژوهش، ما علاوه بر بررسی سند و محتوای حدیث، روشن خواهیم کرد که معیارهای پیامبر اعظم(ص) برای فرقه ناجیه چیست و از نظر ایشان کدام فرقه ناجیه خواهد بود.

گفتار اول: تعریف واژگان

۱. فرقه

فرقه در لغت از «فرق» به معنای جدا شدن است و به گروهی گفته می‌شود که خود را از عامه مردم جدا کرده باشند (راغب اصفهانی، معجم مفردات الفاظ القرآن: ۴۹۲).

در فرهنگ بزرگ جامع نوین می‌گوید: فرقه که جمع آن «فرق، افارقه، افراق و افاریق» است، به معنای گروه مردم، لشکر، فوج، بخش و هنرپیشگان است (سیاح، احمد، فرهنگ بزرگ جامعه نوین ۱۳۷۷: ۱۴۸۱).

در اصطلاح قرآن، فرقه به جمعیتی اطلاق شده که تعداد افرادش بیش از طایفه است: «فلولا نفر من کل فرقه منهم طائفة لیتفقها فی الدین» (توبه: ۱۲۲). البته در کاربرد قرآنی، فرقه به معنای «گروه» لحاظ نشده است.

فرقه در اصطلاح ملل و نحل به گروهی با عقاید کلامی خاص گفته می‌شود. به نظر می‌رسد که این معنای خاص فرقه را از حدیث فرقه گرفته‌اند. فرقه: گروه، دسته، یک گروه که از لحاظ اعتقادات هماهنگ باشند و معمولاً به گروه‌های مذهبی گفته‌اند، گرچه در اعصار اخیر به همه گروه‌های مذهبی و یا سیاسی اطلاق شده است. تقریباً در تمام مذاهب آسمانی فرقه‌ها به وجود آمده‌اند. در مذهب اسلام نیز معروف است که ۷۲ فرقه به وجود آمده‌اند و روایت است از رسول اکرم که

فرمودند امت من به ۷۲ فرقه بخش شوند که یک فرقه از آن ناجی‌اند و ما بقی گمراه (سجادی، فرهنگ معارف اسلامی: ۱۴۱۱).

معنای اصطلاحی با معنای لغوی دو فرق دارد: یکی اینکه فرقه در لغت به معنای گروه، صرف‌نظر از عقاید آن، است، ولی در اصطلاح، قید اعتقاد به عقاید کلامی خاص به آن اضافه می‌شود؛ دیگر اینکه فرقه به معنای اقلیت در مقابل اکثریت است، اما در اصطلاح حتی برای گروه اکثریت نیز، که اصطلاحاً به آن «جماعت» می‌گویند، این لغت استعمال شده است (صفری فروشانی: غالیان ۱۳۷۸).

از نظر اصطلاح قرآنی، حدیثی و لغوی فرقه به گروهی گفته می‌شود که دارای جمعیت نسبتاً زیادی باشد. بنابراین، کاربرد آن در مورد گروههایی که به تعداد انگشتان دست یا کمترند، صحیح نیست.

۲. ناجیه

ناجیه در لغت از ماده «نجی» با جمع «ناجیات» به معنای «رهایی یافته» است و به معنای ماده شتر تندرو نیز می‌آید (سیاح، همان: ۲/۱۹۹۵).

در اصطلاح ناجیه به کسی می‌گویند که از خطر رهایی یافته باشد. لذا در حدیث فرقه نیز ناجیه به این معناست که از آتش دوزخ رهایی یافته است: «و معنی الناجیة هی اللّتی لاتعرض علی الثّار و لاتحتاج إلی الشفاعة، بل الذی یتعلق به الزبانیة یجروها إلی النار فلیس بناج علی الاطلاق و إن إنتزع بالشفاعة عن مخالیهم» (موسوعة مصطلحات علوم الکلام الاسلامی ۱۹۹۸: ۱۳۶۱).

بعد از بحث تعریف اصطلاحات به سند، محتوا و تاریخ این حدیث می‌پردازیم.

۳. سند حدیث فرقه

حدیث به حدی مورد توجه علمای شیعه^(۱) و سنی^(۲) قرار گرفته که عده‌ای از

آنان در صدد تصحیح آن برآمده‌اند؛ از جمله ناصرالدین البانی در سلسله الاحادیث الصحیحة می‌نویسد: «این حدیث ثابت بوده و شکی در آن نیست» (البانی، سلسله الاحادیث الصحیحة: ۱/ ۳۵۶، ح ۲۰۳). مناوی از علمای بزرگ اهل سنت در «فیض القدر» (مناوی، همان: ۲/ ۲۱). تصریح به تواتر آن دارد. حاکم نیشابوری بعد از نقل این حدیث در المستدرک علی الصحیحین حاکم نیشابوری: ۶/ ۱۲۸). می‌گوید: «سندهای این حدیث به حدی است که با آن می‌توان اقامه حجت نمود.» سفارینی در *لوامع الأنوار البهیة* (سفارینی، همان: ۱/ ۷۳). این حدیث را تصحیح نموده است. هم چنین ذهبی با وجود احتیاط در قبول احادیث، حدیث مذکور را تأیید کرده است.

در انتهای اسناد اصحابی همچون امیرالمؤمنین علی(ع)، ابن عباس، ابن عمر، عبدالله بن عمرو، معاویه بن ابوسفیان، سعد بن ابی وقاص، ابوهریره، ابودرداء، جابر بن عبدالله انصاری، ابوسعید خدری، انس بن مالک، عبدالله بن عمرو بن عاص، عمر و بن عوف مزنی، عوف بن مالک اشجعی، عویمر بن مالک، صدی بن عجلان، ابوامامه و وائله بن اسقع قرار دارند که این روایت را با اندک اختلافی از پیامبر اکرم(ص) نقل می‌کنند.^(۳)

البته برخی از علمای اهل سنت مانند ابن حزم، غزالی و فخرالدین رازی گمان کرده‌اند که این حدیث درست نیست، زیرا الفاظ حدیث متفاوت و مختلف‌اند و گویا پیامبر (نعوذ بالله) به امت می‌گوید که بعد از من اختلاف کنید. اختلاف از نظر قرآن قبیح است، لذا چنین حدیثی از پیامبر(ص) صادر نمی‌شود، چون پیامبر(ص) با قرآن مخالفت نمی‌کند و قبیح را هم مرتکب نمی‌شود (موسوی الفرقة الناجیة ۱۴۲۳: ۳۰).

البته غزالی این حدیث را طوری دیگر توجیه کرده است و به این حدیث در

کتاب فیصل التفرقة بين الاسلام و الزنادقة برعکس استشهاد کرده و گفته است: «کَلِّهَا فِي الْجَنَّةِ إِلَّا الزَّانِقَةَ»؛ غیر از یک فرقه زنادقه همه فرقه‌ها در جنت‌اند (مشکور، هفتاد و سه ملت: ۶).

در کتاب الفرق بين الفرق آمده است: ابن حزم این حدیث را نپذیرفته است. برخی دیگر نیز در مورد این حدیث سکوت کرده‌اند و نفیاً و اثباتاً درباره آن سخنی نگفته‌اند. ابوالحسن اشعری و فخررازی از آن جمله‌اند. برخی دیگر نیز آن را پذیرفته و در صدد شمارش فرقه‌های هفتاد و سه‌گانه و تعیین فرقه ناجیه برآمده‌اند (بغدادی، همان: ۶).

اما فخررازی و امثال او که این حدیث را نپذیرفته‌اند، دلیلشان بر عدم پذیرش مخلدوش است، زیرا پیامبر(ص) امر به افتراق نکرده است که مرتکب قبیح شده باشد و قرآن از او نهی کرده باشد، بلکه حضرت پیشیگویی کرده است (موسوی، همان: ۳۰).

۴. محتوای حدیث فرقه ناجیه

درباره محتوای حدیث می‌توان گفت که حدیث شامل دو قسمت است: صدر حدیث و ذیل حدیث. در صدر، سخن از پراکندگی امت پیامبر(ص) به ۷۲ یا ۷۳ فرقه است.^(۴) ذیل حدیث در صدد تعیین فرقه ناجیه برآمده است. احادیث در مورد فرقه ناجیه را در مباحث بعدی ذکر خواهیم کرد. اکثر علمای شیعه و سنی، بلکه همه صدر حدیث را متفق می‌دانند که امت پیامبر به ۷۳ فرقه تقسیم می‌شود. اما ذیل حدیث که سرنوشت‌ساز است و حقانیت یک گروه و بطلان گروه‌های دیگر را اثبات می‌کند، اختلاف وجود دارد، زیرا فرقه‌های مختلف، هرکدام سعی در تطبیق آن با مرام خود کرده‌اند.

شیعه و سنی، هر دو فریق، ذیل حدیث را با عبارتهای متفاوت ذکر کرده‌اند، مانند

«هو ما نحن عليه اليوم انا و اهل بيتي (مجلسی، بحار الانوار ۱۳۷۵: ۳/۲۸)؛ فرقه ناجیه همان است که هم اکنون من و اهل بیتم بر آنیم.» یا «هي التي اتبعت وصي محمد صلي الله عليه و آله (همان ۴)؛ فرقه ناجیه همان است که از وصی محمد(ص) پیروی کرده است» یا «هي التي اتخذت محبتك و هم شيعتك (همان: ۲۰)؛ فرقه ای است که محبت تو را اخذ کرده باشد و آنها شیعیان تو هستند.» یا «هي التي تتبع وصيي عليًا» (فیض کاشانی، تفسیر الصافی: ۱۸۷)؛ فرقه ناجیه آن است که از علی متابعت کند. این نوع جملات بیشتر در منابع شیعه پیدا می شوند. اما در منابع اهل سنت ذیل حدیث با عباراتی مانند «الجماعة» (قزوینی، سنن ابن ماجه: ۲/۱۳۲۱). یا «ما انا عليه واصحابي» (ترمذی، سنن ترمذی: ۵/۲۶). نقل می کنند تا بر مذهب کلامی بیشتر آنان تطبیق شود. این بحث در تعیین فرقه ناجیه خواهد آمد.

اما پرسشی که در مورد صدر حدیث مطرح است، این است که مراد از ۷۳ فرقه، کدام فرقه های اسلامی است. اگر مقصود فرقه های اصلی باشد که هنوز تعداد آنها کمتر از ۷۳ فرقه است. اگر هم منظور شاخه هایی از این فرقه های محوری باشد، تعداد آنها بیش از ۷۳ فرقه است.

به این پرسش، پاسخهای گوناگونی داده اند که از جمله آنها این دو پاسخ است:

۱. منظور از رقم ۷۳ تعداد حقیقی فرق اسلامی نیست، بلکه کنایه از افزایش فرقه های اسلامی پس از رحلت پیامبر اسلام(ص) در جهان اسلام است. همان طور که در آیه ۸۰ سوره توبه «ان تستغفر لهم سبعين مرة فلن يغفر الله لهم»، تعداد و معنای حقیقی مورد نظر نیست، بلکه منظور این است که منافقان هرگز مورد مغفرت الهی قرار نخواهند گرفت (سبحانی، بحوث فی الملل والنحل ۱۴۱۱: ۱/۳۵؛ گلپایگانی، فرق و مذاهب کلامی ۱۳۷۷: ۱۳).

ولی این توجیه درست به نظر نمی رسد. سیاق روایت چنین توجیهی را

نمی‌پذیرد، چون روایت نخست تعداد فرقه‌های یهود و نصاری را با رقم‌های ۷۱ و ۷۲ نام می‌برد، آنگاه رقم ۷۳ را درباره فرقه‌های امت اسلامی یادآور می‌شود (سبحانی، پیشین: ۷).

۲. منظور از رقم ۷۳ تعداد حقیقی است. این توجیه با ظاهر حدیث سازگار است. آنچه مؤلفان ملل و نحل را دچار مشکل کرده، این است که آنها سعی کرده‌اند حدیث را بر فرقه‌های قبل از خود و یا در سه قرن اول از ظهور اسلام منطبق سازند، درحالی‌که حدیث سخن از فرقه‌های اسلامی پس از پیامبر(ص) سخن می‌گوید و در مورد تعیین زمان حدیث چیزی نمی‌گوید و قرینه‌ای بر آن نیز وجود ندارد. بنابراین، ممکن است رقم یاد شده در حدیث در طول حیات امت اسلامی تحقق یابد، بدین صورت که در هر قرن یا عصری فرقه‌ای ظاهر گردد، آنگاه در همان فرقه دسته‌بندیها و انشعاباتی پدید آید و در نتیجه ۷۳ فرقه اصلی و محوری ظاهر گردد و هر یک دارای شاخه‌هایی باشد، زیرا هر گاه حدیث از نظر سند پذیرفته شود و از پیامبر اعظم(ص) صادر شده باشد، قطعاً واقع خواهد شد و فرضیه مزبور می‌تواند توجیه معقولی برای آن به شمار آید، هرچند تعیین مصداق و بازشناسی فرقه‌های اصلی از متفرعات و شاخه‌های آنها به صورت قطعی امکان‌پذیر نباشد (بغدادی، پیشین: ۷).

۵. تاریخ شروع افتراق

تاریخ شروع افتراق در اسلام به زمان حضرت پیامبر اعظم(ص) برمی‌گردد. در زمان حیات پیامبر گرامی اختلافاتی در برخی مسائل میان مسلمانان رخ داد، ولی وجود رسول خدا(ص) مانع از پیدایش فرق و مذاهب بود. پس از رحلت آن حضرت چند اختلاف جزئی صورت گرفت که به زودی مرتفع گردید: اولین اختلاف درباره رحلت پیامبر(ص) بود. چنان‌که عمر بن خطاب مرگ او را

انکار می‌کرد و می‌گفت: «هر کس بگوید پیامبر از دنیا رفته است، او را خواهم کشت، بلکه او همانند عیسی(ع) به آسمان رفته است.» ولی ابوبکر با خواندن آیه ۱۴۳ سوره آل عمران او را از اشتباهش بیرون آورد. بعد از آن عمر گفت: «گویا تاکنون این آیه را نشنیده بودم.»

اختلاف دیگر درباره مکان دفن پیامبر اکرم بود. برخی می‌گفتند آن حضرت باید در زادگاهش مکه مدفون شود و برخی دیگر می‌گفتند که باید در مدینه به خاک سپرده شود. گروه دیگر نیز بیت المقدس را پیشنهاد کردند. ولی سرانجام بر دفن او در مدینه توافق کردند، چون این حدیث از پیامبر را به یاد آوردند که فرمود: «الانبياء يدفنون حيث يموتون» (ربانی گلپایگانی، فرق و مذاهب کلامی ۱۳۷۷: ۲۵ - ۲۶).

مهم‌ترین اختلافی که در آن زمان رخ داد و ادامه یافت، اختلاف درباره امامت و خلافت بود. شهرستانی در این باره چنین می‌گوید: «بزرگ‌ترین خلاف میان امت درباره امامت پدید آمد، زیرا هیچ‌گاه در اسلام درباره هیچ قاعده و اصل دینی نزاعی همانند نزاع درباره امامت واقع نشده است» (شهرستانی، الملل والنحل ۱۴۰۴ق: ۱ / ۲۴).

برخی از اهل سنت می‌گویند که فرقه‌بندی از زمان عثمان یا عبدالله ابن سبا شروع شد. این سخن درست نیست و افترايي است که افراد متعصب در زمان بنی‌امیه گفته‌اند. درست این است که تاریخ افتراق به زمان پیامبر(ص) برمی‌گردد و از آن زمان مسلمانان به دو فرقه تقسیم شدند:

۱. **مؤمنان:** اینان افراد با ایمانی هستند که با ایمان خالص به پیامبر(ص) ایمان آورده‌اند و کتابی را که بر آن حضرت(ص) نازل شده است، تصدیق کرده‌اند و از آن حضرت با اخلاص پیروی می‌کنند. مراد از احادیثی که در آنها کلمه «الجماعه» یا «ما انا علیه و اصحابی» آمده است، همین مؤمنان است.

۲. **منافقان:** اینان کسانی هستند که به ظاهر خود را مؤمن می‌گویند و در خلال

نماز، روزه، حج و بقیه شعایر دینیه اظهار ایمان کنند و در باطنشان فساد و عدم ایمان وجود دارد، لذا قرآن نیز در ۵۵ آیه به این امر اشاره کرده است (موسوی، پیشین: ۳۱).

گفتار دوم: فرقه ناجیه کدام است؟

در تاریخ می بینیم که هر فرقه و مذهبی خود را جزء فرقه ناجیه می داند. اما اگر محور را سیره پیامبر (ص) قرار بدهیم، آن وقت به فرقه ناجیه خواهیم رسید. قبل از اثبات فرقه ناجیه بهتر است روایات فریقین را ذکر کنیم تا بحث روشن گردد.

الف) حدیث فرقه در منابع اهل سنت

۱. پیامبر اعظم (ص) فرمود «إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ افْتَرَقَتْ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً، وَ إِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ سَتَفْتَرِقُ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً وَ هِيَ الْجَمَاعَةُ» (ابن عبدربه، العقد الفرید ۱۹۷۸: ۱ / ۳۵۰)؛ بنی اسرائیل به ۷۲ فرقه تقسیم شدند و این امت به زودی به ۷۳ فرقه تقسیم خواهد شد. همه فرقه‌ها در آتش اند جز یک فرقه؛ آن فرقه جماعت است.»

البته در کتاب تلیس ابلیس حدیث به همین مضمون روایت شده است، ولی در آخر آن آمده است «قَالُوا: وَ مَنْ هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: مَا أَنَا عَلَيْهِ وَ اصْحَابِي» (بغدادی، تلیس ابلیس ۱۴۰۵: ۷).

۲. زمخشری در تفسیر «الکشاف» می نویسد: پیامبر (ص) فرمود:

«افترقت اليهود على إحدى و سبعين فرقة كلها في الهاوية إلا واحدة و هي الناجية، و افترقت النصارى اثنتين و سبعين فرقة كلها في الهاوية إلا واحدة، و تفرقت أمّتي على ثلاث و سبعين فرقة كلها في الهاوية إلا واحدة» (زمخشری، الکشاف ۱۴۲۶: ۲ / ۸۲؛ بغدادی، الفرق بین ۱۹۷۷: ۳)؛ یهود به ۷۱ فرقه تقسیم می شود که همه در آتش اند

جز یک گروه که فرقه ناجیه است. نصاری به ۷۲ فرقه تقسیم می‌شوند که همه در آتش‌اند جز یک فرقه که فرقه ناجیه است. امت من به ۷۳ فرقه تقسیم می‌شود که همه در آتش‌اند جز یک فرقه و همان فرقه ناجیه است.»

۳. ترمذی نقل می‌کند که پیامبر(ص) فرمود: «کَلِّهْم فِی النَّارِ إِلَّا مَلَّةً وَاحِدَةً وَ هِیَ النَّاجِیَّةُ، افترقت النَّصَارَى عَلٰی اِحْدٰی وَ سَبْعِیْنِ فِرْقَةً کُلُّهَا فِی النَّارِ اِلَّا وَاحِدَةً، وَ سَتَفْرَقُ اُمَّتِی عَلٰی ثَلَاثٍ وَ سَبْعِیْنِ فِرْقَةً کُلُّهَا فِی النَّارِ اِلَّا وَاحِدَةً، قَالُوا: مَنْ هِیَ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ؟ قَالَ: مَا اَنَا عَلَیْهِ وَ اَصْحَابِی» (ترمذی، همان: ۲۶/۵)؛ همه در آتش‌اند مگر یک ملت و او ناجیه است. نصاری به ۷۱ فرقه تقسیم شدند که جز یک فرقه همه در آتش‌اند، و امت من به ۷۳ فرقه تقسیم خواهد شد که جز یک فرقه همه فرقه‌ها در آتش خواهند بود. گفتند: آن فرقه کیست یا رسول‌الله؟ فرمود: روش من و یارانم. طبرانی از طریق عوف بن مالک همین طور ذکر کرده و در آخرش چنین آورده است «فرقة فی الجنة و ثنتان و سبعون فی النار، قیل من هی؟ قال: الجماعة» (سیوطی، الدرالمشور ۲/ ۶۱).

۴. از پیامبر اکرم(ص) روایت کرده‌اند که فرمود: «افترقت بنو اسرائیل علی اِحْدٰی وَ سَبْعِیْنِ فِرْقَةً، وَ اِنْ اُمَّتِی سَتَفْرَقُ عَلٰی ثَنَتَیْنِ وَ سَبْعِیْنِ، کَلِّهْم فِی النَّارِ اِلَّا وَاحِدَةً، قَالُوا: یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ وَ مِنْ هَذِهِ الْوَاحِدَةِ؟ قَالَ: الْجَمَاعَةُ» (سیوطی، الدرالمشور: ۲/ ۶۱)؛ بنی‌اسرائیل به ۷۱ فرقه تقسیم شدند، و امت من به زودی به ۷۲ فرقه تقسیم خواهد شد. همه در آتش‌اند. گفتند: آن فرقه کدام است یا رسول‌الله؟ فرمود: جماعت.»

۵. روایت کرده‌اند که پیامبر(ص) فرمود: «لِیَأْتِیَنَّ عَلٰی اُمَّتِی مَا اَتٰی عَلٰی بَنِیْ اِسْرَائِیْلَ تَفْرَقُ بَنُو اِسْرَائِیْلَ عَلٰی اِثْنَتَیْنِ وَ سَبْعِیْنِ مَلَّةً، سَتَفْرَقُ اُمَّتِی عَلٰی ثَلَاثٍ وَ سَبْعِیْنِ مَلَّةً تَزِیْدُ عَلَیْهِمْ مَلَّةً، کَلِّهْم فِی النَّارِ اِلَّا مَلَّةً وَاحِدَةً، قَالُوا: مَا هِیَ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ؟ قَالَ مَا اَنَا عَلَیْهِ وَ اَصْحَابِی (رشید رضا، تفسیر المنار: ۸/ ۲۲۱ - ۲۲۲)؛ آنچه در بنی‌اسرائیل واقع

شد در امت من هم واقع خواهد شد، بنی اسرائیل به ۷۲ ملت تقسیم شدند و امت من به زودی به ۷۳ ملت تقسیم خواهد شد. همه در آتش خواهند بود جز یک ملت. گفتند: یا رسول الله آن ملت کیست؟ فرمود: روش من و اصحابم.»
در همین منبع، حدیث دیگری از انس بن مالک به همین مضمون وجود دارد که در آخر آن آمده است: «هی الجماعة»

۶. «تفرقت اليهود علی إحدی وسبعین فرقة أو اثنتین وسبعین فرقة، والنصاری مثل ذلك، وتفرق أمتی علی ثلاث وسبعین فرقة (ترمذی، همان: ۲۵ / ۵؛ سجستانی، سنن ابي داود: ۱۹۷ / ۴، قزوینی، سنن ابن ماجه: ۱۳۲۱ / ۲؛ شیبانی، سنن احمد: ۲ / ۳۳۲؛ نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین: ۶ / ۱؛ عمرو بن ابوعاصم، کتاب السنة: ۱ / ۳۳؛ البانی، صحیح الجامع الصغیر، ۱ / ۱۸۴؛ امیر صنعانی، افتراق الأمة: ۱ / ۴۷ - ۴۸؛ ایچی، کتاب المواقف ۱۹۹۷: ۳ / ۶۴۹)؛ یهود به ۷۱ یا ۷۲ فرقه تقسیم شدند، و نصاری نیز همین طور، و امت من به ۷۳ فرقه تقسیم خواهد شد.»

۷. روایت کرده اند که پیامبر (ص) فرمود: «ألا إن من قبلکم من أهل الکتاب افترقوا علی ثنتین وسبعین ملة، وإن هذه الملة ستفترق علی ثلاث وسبعین : ثنتان وسبعون فی النار، و واحدة فی الجنة، وهي الجماعة (سجستانی، همان: ۱۹۸ / ۴؛ قزوین، همان: ۲ / ۱۳۲۲؛ شیبانی، همان: ۳ / ۱۴۵؛ هیثمی، مجمع الزوائد، ۱۴۰۷: ۷ / ۲۵۸؛ عمر بن ابوعاصم، همان: ۱ / ۳۳)؛ قبل از شما اهل کتاب به ۷۲ ملت تقسیم شدند و این ملت به زودی به ۷۳ ملت تقسیم خواهد شد؛ ۷۲ در جهنم و یک در جنت خواهد بود و آن ملت، جماعت است.»

۸. أبو بکر محمد بن موسی شیرازی در کتاب خود از تفاسیر اثنا عشریه نقل می کند:

«قال النبی (ص): ستفترق أمتی بعدی علی ثلاث وسبعین فرقة ؛ فرقة ناجية،

والباقون فی النار؛ قال علی(ع): یا رسول من الفرقة الناجية؟ قال: المتمسكون بما أنت عليه وأصحابك (حسینی تستری، احقاق الحق ۱۰۱۹: ۱۸۵/۷)؛ پیامبر اکرم(ص) فرمود: به زودی اتم بعد از من به ۷۳ فرقه تقسیم خواهد شد، یک فرقه نجات یافته است و بقیه در آتش اند. علی(ع) فرمود: فرقه نجات یافته چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که به روش تو و یارانت تمسک کنند.»

ب) حدیث فرقه در منابع شیعه

در منابع شیعه نیز این حدیث ذکر شده است موارد ذیل از آن جمله‌اند:
۱. در تفسیر عیاشی از زید بن اسلم، از انس بن مالک و از پیامبر اعظم(ص) نقل می‌کند:

تفرقت أمة موسى علی إحدی و سبعین ملة سبعین منها فی النار و واحدة فی الجنة و أمة عیسی علی اثنتین و سبعین ملة إحدی و سبعین فی النار و واحدة فی الجنة و تعلقوا أمتی علی الفرقتین جمیعاً بملّة، واحدة فی الجنة و ثنتان و سبعون فی النار، قالوا: من هم یا رسول الله؟ قال: الجماعات الجماعات (مجلسی، همان: ۳/۲۸)؛ امت موسی به ۷۱ ملت تقسیم شد. هفتاد فرقه آن در جهنم است و یک فرقه در جنت. امت عیسی به ۷۲ فرقه تقسیم شد. ۷۱ فرقه در جهنم و یک فرقه در جنت است. امت من از دو فرقه با یک ملت بالا می‌رود (یعنی ۷۳ فرقه خواهد شد). یک فرقه در جنت و ۷۲ فرقه در جهنم خواهد بود. گفتند آنها کی هستند؟ فرمود: جماعات، جماعات.»

۲. از امیرالمؤمنین علی(ع) روایت شده است که پیامبر اکرم(ص) فرمود:
«إن أمة موسى افرقت بعده علی إحدی و سبعین فرقة، فرقة منها ناجية و سبعون فی النار، و افرقت أمة عیسی بعده علی اثنتین و سبعین فرقة، فرقة منها ناجية و إحدی و سبعون فی النار، و إن أمتی ستفرق بعدی علی ثلاث و سبعین فرقة، فرقة منها ناجية

و اثنتان و سبعون فی الثار (قمی، الخصال: ۵۸۴ - ۵۸۵)؛ پس از حضرت موسی امتش به ۷۱ فرقه تقسیم شد. یک فرقه از آنها نجات یافته است و هفتاد فرقه در جهنم اند. پس از حضرت عیسی امتش به ۷۲ فرقه تقسیم شد. یک فرقه از آنها نجات یافته است و ۷۱ فرقه در جهنم اند. و پس از من امتم به ۷۳ فرقه تقسیم خواهد شد. یک فرقه از آنها نجات یافته است و ۷۲ فرقه در جهنم اند.»

در همین منبع از انس بن مالک به همین مضمون روایتی نقل کرده است که در آخر آن حضرت فرموده است: «الجماعة الجماعة الجماعة» صدوق (ره) می گوید: جماعت همان اهل حق اند، اگرچه تعدادشان کم باشد. از پیامبر (ص) نیز روایت شده است: «مؤمن به تنهایی حجت است و به تنهایی جماعت است.» در معانی الاخبار صدوق نیز به این مضمون روایتی از پیامبر (ص) آمده است که آخر آن این تعبیر وجود دارد: فرقه ناجیه «ما أنا علیه و اصحابی» است (قمی، معانی الأخبار ۱۳۷۶: ۳۲۳).

۳. در «کتاب سلیم بن قیس» از علی (ع) روایت می کند که پیامبر (ص) فرمود: «افترقت اليهود علی إحدی و سبعین فرقة سبعون فی الثار و فرقة واحدة فی الجنة و هی الّتی اتبعت وصیه، و افترقت النصارى علی اثنتین و سبعین فرقة فإحدی و سبعون فرقة فی الثار و فرقة واحدة فی الجنة و هی الّتی اتبعت وصیه، و ستفرق أمتی علی ثلاث و سبعین فرقة اثنتان و سبعون فی الثار و واحدة فی الجنة و هی الّتی اتبعت وصیی و ضرب بیده علی منکبتی، ثمّ قال: اثنتان و سبعون فرقة حلت عقدا لآله فیک و واحدة فی الجنة و هی الّتی اتخذت محبتک و هم شیعتک (مجلسی، پیشین: ۱۳/۲۸)؛ یهود به ۷۱ فرقه تقسیم شدند. هفتاد فرقه در جهنم و یک فرقه در جنت است. آن نیز فرقه ای است که از وصی نبی خود متابعت کرد. نصاری به ۷۲ فرقه تقسیم شدند. ۷۱ فرقه در جهنم و یک فرقه در جنت است. آن فرقه ای است که از وصی نبی خود

پیروی کرد. و امت من به ۷۳ فرقه تقسیم خواهد شد. ۷۲ فرقه در جهنم و یک فرقه در جنت خواهد بود. آن فرقه‌ای است که از وصی من متابعت کرد. بعد حضرت دست خود را روی شانه من گذاشت و فرمود: ... فرقه‌ای که در جنت خواهد بود فرقه‌ای است که به محبت تو چنگ زند و آن شیعه توست.»

فیض کاشانی نیز به همین مضمون در تفسیر صافی حدیثی را ذکر کرده است: «ستفرق أمتی علی ثلاث و سبعین فرقة کلها فی النار إلا واحدة و هی التی تتبع و صبی علیاً» (فیض کاشانی، تفسیر الصافی: ۱/ ۱۸۷).

در منهج الصادقین نیز به همین مضمون روایتی آمده است، اما در پایان آن چنین عبارتی وجود دارد: «کلها فی الهاویة إلا واحدة» (کاشانی، منهج الصادقین: ۱۳۳۳: ۳/ ۴۹۶).

به همین مضمون حدیث دیگری از ابو عقیل روایت شده است وی می‌گوید: ما خدمت امیر المؤمنین (ع) بودیم. حضرت فرمود: هر آینه این امت به ۷۳ فرقه پراکنده خواهد شد. سوگند به آن کس که جانم به دست اوست، تمام فرقه‌ها گمراه‌اند جز آن کس از من پیروی کند و از شیعیان من باشد (عکبری بغدادی، امالی شیخ مفید: ۱۳۶۴: ۲۳۴ - ۲۳۵).

۵. ابان می‌گوید: سلیم می‌گفت: از علی بن ابی طالب شنیدم که می‌فرمود: به زودی امت به ۷۳ گروه متفرق خواهند شد که ۷۲ گروه در آتش و یک گروه در بهشت خواهد بود. سیزده گروه از ۷۳ گروه محبت ما اهل بیت را ادعا می‌کنند، ولی یکی از آنها در بهشت است و دوازده گروه در آتش‌اند.

گروه نجات‌یافته هدایت شده که آرزوی بهشت دارند و مؤمن و تسلیم و موافق و هدایت شده‌اند، کسانی‌اند که به من ایمان آورده و در مقابل امر من تسلیم و مطیع من هستند. از دشمن من بیزار می‌جسته و مرا دوست می‌دارند و دشمنم را مبعوض می‌دارند. آنان که به حق من و امامتم و واجب بودن اطاعت از روی کتاب خدا و

سنت پیامبرش معرفت دارند. در نتیجه از عقیده خود بر نمی گردند و شک نمی کنند، به خاطر آن که خداوند قلبشان را از معرفت حق ما نورانی کرده و فضیلتشان را به آنان فهمانده است و به آنان الهام کرده و ناصیه آنان را گرفته و در شیعیان ما داخل نموده است، به طوری که قلبهایشان اطمینان یافته و یقینی پیدا کرده که شکی با آن مخلوط نمی شود.

من و جانشینانم بعد از من تا روز قیامت هدایت کننده هدایت یافته ایم. کسانی که خداوند آنان را در آیه های بسیاری از آیه های قرآن در کنار خود و پیامبرش قرار داده و ما را پاک نموده و از گناهان معصوم داشته و ما را شاهدان بر خلق و حجت در زمین و خزانه داران علم و معادن حکمت و تفسیر کنندگان وحی خود قرار داده است. ما را با قرآن و قرآن را با ما قرار داده، که نه ما از آن جدا می شویم و نه آن از ما جدا می شود تا در حوض کوثر بر پیامبر (ص) وارد شویم.

در بین ۷۳ فرقه فقط یک گروه اند که از آتش و از همه فتنه ها و گمراهی ها و شبهه ها نجات یافته هستند و آنها به حق اهل بهشت اند. آنان هفتاد هزارند که بدون حساب داخل بهشت می شوند....

سلیم می گوید: عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، چه می فرمایید درباره کسی که توقف کرده است، نه به شما اقتدا کرده و نه شما را دشمن داشته است؟ دشمنی شما را عقیده خود قرار نداده و تعصب هم ندارد. ولایت شما را ندارد و از دشمن شما هم بیزاری نمی جوید. او می گوید: «نمی دانم» و راست می گوید.

فرمود: اینان از ۷۳ فرقه نیستند. پیامبر (ص) از ۷۳ فرقه، اعراض کنندگان از حق را که پرچمی برافراشته و خود را مشهور کرده اند و به دین خود دعوت می کنند، قصد کرده است. یک فرقه از ایشان متدین به دین الهی است و ۷۲ فرقه متدین به دین شیطان اند، که با قبول گفته آنان ولایتشان را می پذیرند و از آنان که مخالفشان باشند بیزاری می جویند.

اما کسی که خدا را به یگانگی قبول دارد و به پیامبر(ص) ایمان آورده، ولی نسبت به ولایت ما و گمراهی دشمن ما شناخت ندارد و عداوتی هم در دل ندارد، و چیزی را حلال یا حرام نکرده است و قبول کرده همه آنچه را در بین اختلاف کنندگان امت اختلافی نیست که خداوند به آنها امر کرده، و خودداری نموده از آنچه بین اختلاف کنندگان امت در آن اختلافی نیست که خدا به آن امر کرده یا از آن نهی نموده است. در نتیجه نه عداوتی در دل دارد و نه چیزی را حرام کرده یا حلال نموده است. او نمی‌داند و علم آنچه را بر او مشکل شده به خدا واگذار نموده است، و چنین شخصی نجات یافته است (انصاری زنجانی، اسرار آل محمد ۱۴۱۶: ۲۵۰-۲۵۲).

سه تعبیر مختلف در روایات

در احادیث برای فرقه ناجیه سه نشانی ذکر کرده‌اند:

۱. تعبیر «ما أنا علیه و اصحابی؛ روش من و یارانم»، به غیر از آیین و شریعت اسلامی دلالت نمی‌کند. بنابراین، نمی‌تواند ملاک و معیار شناخت فرقه ناجیه باشد، زیرا هر فرقه‌ای روش خود را مطابق شریعت اسلام و سنت پیامبر اعظم(ص) می‌داند (ربانی گلپایگانی، همان: ۱۵). چنان‌که صاحب المنار می‌گوید «تاکنون فرقه ناجیه، یعنی فرقه‌ای که بر روش پیامبر و اصحاب او عمل کند، روشن نشده است، زیرا هر یک از فرقه‌های اسلامی روش خود را مطابق روش پیامبر(ص) و اصحاب می‌داند» (رشیدرضا، همان: ۸ / ۲۲۱-۲۲۲). پس اختصاص دادن آن به یک فرقه وجهی ندارد. مگر اینکه برای تعیین فرقه ناجیه راه و ملاک دیگری وجود داشته باشد که وجود دارد و در مباحث بعدی روش خواهد شد.
۲. تعبیر دیگر در روایات «الجماعة» یا «الجماعات» است. مقصود از آن نیز یا جمیع مسلمانان در مقابل یهود و نصاری و مذاهب غیراسلامی است، چنان‌که

شهرستانی جماعت را به اتفاق مردم بر شریعت و سنت تفسیر کرده است (شهرستانی، پیشین: ۱ / ۳۸ - ۳۹). یا مقصود اکثریت مسلمانان در مقابل اقلیت است. هیچ یک از این احتمالات درست نیست، زیرا لازمه احتمال و فرض اول این است که همه مسلمانان نجات یافته‌اند. این مطلب با متن حدیث در تعارض است، چون حدیث می‌گوید همه در آتش‌اند جز یک فرقه. فرض دوم نیز درست نیست، چون اکثریت حقانیت ذاتی ندارد که هر جا اکثریت باشد حق با آنها باشد، بلکه در طول تاریخ و پیوسته جریان برعکس است و در تاریخ مخالفان پیامبران اکثریت را تشکیل می‌داده‌اند. قرآن نیز اکثریت را منحرف می‌داند و به پیامبر (ص) خطاب می‌کند (ربانی گلپایگانی، همان: ۱۵).

«و ما اکثر الناس و لو حرصت بمؤمنین (یوسف: ۱۰۳)؛ هر چند تو حرص بزنی بیشتر مردم ایمان آورنده نیستند.»

«و ما يؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون» (یوسف: ۱۰۶)؛ اکثر مردم به خدا ایمان نمی‌آورند مگر آنکه مشرک شوند.»

«لکن اکثر الناس لا يعلمون (یوسف: ۲۱)؛ ولی بسیاری از مردم به این حقیقت آگاه نیستند.»

«قلیل من عبادي الشکور (سباء: ۱۳)؛ از بندگان من عده قلیلی شکرگزارند.»

۳. تعبیر «وهی الّتی اتّبع وصیّ محمد (ص)» یا «هی الّتی اتّخذت محبتک و هم

شیعتک» یا «وهی الّتی تتّبع وصیّ علیّ» همان تعبیری است که فرقه ناجیه را تعیین می‌کند و تاریخ نیز بر این گواه است. اگر هر سه جمله با هم معنا شوند، از آن بر می‌آید که فرقه ناجیه، فرقه‌ای است که از اهل بیت پیامبر (ص) متابعت کرده باشند که دلایل این مدعا در مباحث بعدی خواهد آمد.

بعد از ذکر احادیث به موضوع بحث برمی‌گردیم. هر فرقه خود را فرقه ناجیه

می‌نامد و فرقه‌ها و مذاهب بزرگ با هم اختلاف دارند؛ اهل تسنن، شیعه اثنا عشریه، معتزله، اشاعره و خوارج همه خود را فرقه ناجیه می‌نامند. اما اهل تسنن چه دلایلی را بر این ادعا اقامه کرده‌اند؟ بحث را از همین جا آغاز می‌کنیم.

آیا دلیل اهل سنت فرقه ناجیه‌اند؟

اهل سنت خود را مصداق فرقه ناجیه می‌دانند و می‌گویند که در احادیث پیامبر(ص) لفظ «الجماعة» و «ما أنا علیه و اصحابی» وجود دارد. این ما اهل سنت و جماعت هستیم که سنت پیامبر و دستوره‌های اصحابش را اخذ کرده‌ایم. دلایل آنان به این شرح است:

۱. فرقه ناجیه کسانی هستند که ملتزم به سیره پیامبر و سیره اصحاب آن حضرت باشند. سیره این هر دو نیز قرآن کریم است که بر پیامبر نازل شد و او برای اصحاب بیان کرد. پیامبر(ص) به مسلمانان امر فرمود که به این دو (قرآن و سنت) تمسک کنید. پیامبر(ص) فرمود: «ترکت فیکم شیئین لن تضلوا بعدهما: کتاب الله و سنتی، و لن تفتروا حتی یردا علی الحوض.» البانی این حدیث را صحیح شمرده است (البانی، صحیح الجامع الصغیر ۱۴۰۸: ۱/۵۵۶).

نقد

اول: ایشان می‌گویند فرقه ناجیه کسانی هستند که طبق قول پیامبر و اصحابش عمل کرده باشند. این را همه فرقه‌های اسلامی ادعا می‌کنند. پس جایی برای اختصاص نیست.

دوم: آیا پیامبر(ص) فرموده است که به سنت و قرآن تمسک کنید، یا فرموده است که به قرآن و عترت اهل بیت تمسک بجوئید. بعداً در مباحث مربوط به حدیث ثقلین خواهد آمد که «کتاب الله و سنتی» از لحاظ سند ضعیف است و تعبیر «کتاب الله

و عترتی» صحیح است (موسوی، پیشین: ۷۸۷ - ۸۷۸).

۲. دلیل دوم اهل سنت این است که فرقه ناجیه کسانی هستند که در مورد نزاع و اختلاف عملاً به قرآن و رسول خدا(ص) رجوع می‌کنند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ و اطِيعُوا الرَّسُولَ و أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ و الرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ و الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ و أَحْسَنُ تَأْوِيلًا (نساء: ۵۹)؛ ای اهل ایمان، فرمان خدا و رسول و فرمانداران (از طرف خدا و رسول) را اطاعت کنید و چون در چیزی کارتان به گفت‌وگو و نزاع کشد به حکم خدا و رسول باز گردید، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید. این کار (رجوع به خدا و رسول) برای شما بهتر و خوش عاقبت‌تر خواهد بود.»

نقد

در قرآن فرموده است که از سه چیز در موقع نزاع اطاعت کنید: خدا، رسول و اولی الامر. اکنون عملاً چه کسانی از این سه منبع اطاعت کرده‌اند؟ کسانی از فرقه ناجیه هستند که از هر سه متابعت کرده باشند. مراد از اولی الامر در روایات حضرت علی(ع) و اولاد آن حضرت است. در منابع اهل سنت آمده است که مراد از اولی الامر اهل بیت هستند (اندلسی، بحر المحيط: ۳/ ۲۸۷؛ حسینی تستری، احقاق الحق ۱۰۱۹: ۳/ ۴۲۵؛ قندوزی، ینایع المؤدّة ۱۴۱۶: ۱۱۴؛ حسکانی، شواهد التنزیل: ۱/ ۱۴۹). می‌بینیم که اهل سنت از اهل بیت پیامبر(ص) اطاعت نکرده‌اند.

مناوی در فیض‌التقدیر می‌گوید: فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت هستند. اگر کسی بگوید که همه فرقه‌ها این را می‌گویند، باید جواب گفت: هیچ فرقه‌ای فقط با ادعا، وهم و عقل قاصر فرقه ناجیه نمی‌شود، بلکه باید متخصصان و بزرگان اهل حدیث بگویند که فرقه ناجیه چه کسانی هستند؛ بزرگان حدیثی که احادیث صحیح درباره افعال، احوال، حرکات و سکناات پیامبر، صحابه و تابعین جمع کردند، مانند

شیخین و ثقات دیگر، که اهل مشرق و مغرب بر صحت آن اتفاق دارند. خطابی، بغوی و نووی از جمله آن بزرگان‌اند. پس کسانی فرقه ناجیه‌اند که به نقل اینها عمل کنند و اصول و فروع از ایشان بگیرند (مناوی، فیض‌القدير ۱۳۵۶: ۲/۲۰).

نقد

اول: اهل سنت نیز یک فرقه نیستند و به شاخه‌های مختلف و به چهار مذهب بزرگ تقسیم می‌شوند که با هم در اصول و فروع اختلاف اساسی دارند. لذا این سؤال مطرح می‌شود که فرقه ناجیه کدام یک از آن شاخه‌هاست.

دوم: وی می‌گوید اهل شرق و غرب بر صحت کتب شیخین و غیره اتفاق دارند، درحالی‌که این فقط ادعاست و دلیلی ندارد، چون شیعه آن را قبول ندارند. پس اجماع اهل سنت، اجماع تمام امت نیست، چه رسد که اجماع شرق و غرب باشد. سوم: هر فرقه ادعا دارند که احادیث صحیح را در مورد افعال، احوال، حرکات و سکناات پیامبر(ص) با نقل صحیح از بزرگان و ائمه دین و احادیث گرد آورده‌اند و سنت را از پیامبر(ص) اخذ می‌کنند.

چهارم: درست است که در احادیث آمده است کسانی فرقه ناجیه هستند که از پیامبر(ص)، صحابه و تابعین پیروی کرده باشند، ولی در احادیث نیامده که اهل سنت چنین راهی را رفته‌اند. در حدیث فقط این مطلب وجود دارد که یک فرقه اهل نجات است.

پنجم: آنچه شیخین و دیگر بزرگان اهل سنت گفته‌اند، اهل سنت به احادیث صحیح آنها نیز عمل نکرده‌اند. احادیث در فضیلت و اولویت اهل بیت از آن جمله است که متذکر خواهیم شد. لذا این دلیل نیز سست است.

۴. ایجی در کتاب‌المواقف می‌گوید: فرقه‌ای که در این حدیث استثنا شده است، «هم‌الذین علی ما أنا علیه و اصحابی»، اشاعره و سلف محدثین و اهل سنت و

جماعت‌اند و آنان‌اند که مذهبشان خالی از بدعت‌هاست و به سنت را تمسک کرده‌اند (الایچی، کتاب‌المواقف ۱۹۹۷: ۱/ ۴۲۹ - ۴۳۰).

برخی از دیگر بزرگان اهل سنت مانند عبدالقاهر بغدادی، شهرستانی و ابن حزم اندلسی معتقدند که فرقه ناجیه اشاعره هستند. دلیل ایشان حدیث نبوی درباره فرقه‌های امت است. وقتی از آن حضرت (ص) درباره فرقه ناجیه پرسیدند فرمود: «ما أنا علیه و اصحابی» و چون اشاعره همه صحابه را، چه مؤمن و چه فاسق، منزه می‌دانند، خود را فرقه ناجیه می‌نامند، زیرا از صحابه متابعت کرده‌اند و هر کس از صحابه انتقاد کند کافر است (موسوی، پیشین: ۹۱۸).

نقد

این دلیل نیز ضعیف و سست است.

۱. همه فرقه‌ها ادعا می‌کنند که منظور از «أنا علیه و اصحابی» آنان‌اند هستیم و مذهبشان عاری از هر گونه بدعت است.

۲. مدعی می‌گوید: اشاعره و اهل سنت و اهل حدیث فرقه ناجیه هستند، درحالی‌که آنها بیشتر از یک فرقه‌اند و در حدیث آمده است که یک فرقه ناجیه است. سفارینی می‌گوید: اهل سنت و جماعت سه فرقه‌اند: اثریه که امامشان احمد بن حنبل است، اشعریه که امامشان ابوالحسن اشعری است و ماتریدییه که امامشان منصور ماتریدی است (سفارینی، در لوامع الانوار الیهیة ۱/ ۷۳ و ۷۶). برخی از علما گفته‌اند که فرقه ناجیه اهل حدیث‌اند، یعنی اثریه، اشعریه و ماتریدییه، ولی این با حدیث نبوی «إلا فرقة واحدة» منافات دارد، پس فرقه ناجیه پیروان احمد بن حنبل یعنی اثریه‌اند.

۳. ایجی اشعریه را جز فرق ضاله شمرده و گفته است که فرقه‌های بزرگ اسلامی هشت گروه‌اند: معتزله، شیعه، خوارج، مرجئه، نجاریه، جبریّه، مشبهه و

ناجیه. فرقه ششم جبریه یعنی اشاعره‌اند و که فعل عبد را به خداوند استناد می‌دهند (چه خیر و چه شر). این جزء فرق ضاله است که پیامبر(ص) درباره آن فرموده است: «کَلِّمُوا فِي النَّارِ» (ایجی، پیشین: ۱/ ۴۱۴ و ۴۲۸).

۴. اما اینکه اشاعره فرقه ناجیه هستند و باید طبق روش و مذهب آنها عمل کرد، چون مصداق پیروی «ما انا علیه و اصحابی» هستند، درست نیست. پیروی از اشاعره و امامشان ابوالحسن اشعری وجهی ندارد، چون فرقه ناجیه کسانی هستند که به قرآن و عترت تمسک و از آن دو متابعت کرده باشند. جایز نیست بر آن دو چیزی دیگر را مقدم شمرد و فضیلت آن دو در احادیث پیامبر(ص) آمده است، درحالی که هیچ حدیثی از پیامبر و صحابه درباره فضیلت ابوالحسن اشعری نیامده است (موسوی، همان: ۹۱۸ - ۹۲۰).

۵. سند حدیث «ما انا علیه و اصحابی» ضعیف است. به علاوه اگر سند آن درست هم باشد، امام علی، امام حسن و امام حسین(ع) نیز نزد اهل سنت نیز از صحابه هستند، بلکه از همه به پیامبر نزدیک‌تر بودند، با آن حضرت زندگی کردند، علم را از حضرت فراگرفتند و حامل اسراری شدند که کسی دیگر آن را نمی‌دانست.

همچنین باید دید مراد از کلمه «اصحابی»، چیست. آیا مراد همه صحابه هستند؟ یعنی اجماع صحابه که هیچ کس از آن خارج نشود؟ اگر مراد این باشد، این امر نه در زمان پیامبر اعظم و نه بعد از آن حضرت تحقق نیافته است، چون اصحاب اجماع نکردند و چنین اجماعی هیچ وقت متحقق نخواهد شد. صحابه در زمان پیامبر(ص) دو فریق بودند: مؤمنان و منافقان. این اختلاف بعد از وفات پیامبر شدت یافت.

اکنون جای این سؤال این است که اگر از صحابه متابعت کنیم فرقه ناجیه هستیم، از کدام اصحاب متابعت کنیم. متابعت کردن از هر دو گروه ممکن نیست، مگر اینکه دلیل متقن و راجح وجود داشته باشد.

همهٔ علما و مورخان فریقین (شیعه و سنی) اتفاق نظر دارند که صحابه بعد از پیامبر(ص) دو گروه شدند:

۱. یک گروه با ابوبکر و عمر بودند که از آنها بیعت کردند. این گروه بیشتر از عوام و افراد سلطه‌جو بودند.

۲. گروهی نیز با حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) بودند و در مقابل گروه اول ایستادند مانند سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود کندی، عمار بن یاسر، خالد بن سعید بن عاص، بریده اسلمی، ابی بن کعب، خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین، ابوالهثیم بن تیهان، سهل بن حنیف، عثمان بن حنیف، ابویوب انصاری، جابر بن عبدالله انصاری، حذیفه بن یمان، عبدالله بن عباس، زید بن ارقم، سعد بن عباده انصاری، قیس بن سعد بن عباده، گروهی بزرگ از قبیلهٔ بنی خزرج، تمام بنی هاشم با قیادت عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر(ص)، فضل بن عباس، زبیر بن عوام و براء بن عازب و... پس چگونه شما از گروه اول متابعت کردید، درحالی که جمع کثیری از صحابه تا آخر همراه علی(ع) بودند (موسوی، همان: ۹۱۸ - ۹۲۰). پیامبر اعظم(ص) نیز فرمود: «علی باب علمی و مبین امتی ما أرسلت به من بعدی، حبه ایمان و بغضه نفاق» (هندی، کنز العمال ۱۴۱۹: ۱۱ / ۶۱۴؛ دیلمی، فردوس الأخبار ۱۹۹۷: ۷۸ / ۲).

پس آنچه شهرستانی و دیگران می‌گویند درست نیست، زیرا اشاعره یک فرقهٔ منحرفه و بدعت‌گذار است. آنان صفات خدا را زاید بر ذات می‌دانند و این شرک صریح است. همچنین رؤیت خدا را جایز می‌دانند و این کفر صریح است. نیز می‌گویند که خداوند انسان را بر افعال صالحه و طالحه مجبور ساخته است که این خلاف عدل است. همچنین معتزله هم فرقهٔ ناجیه نیستند (موسوی، همان: ۸۴۷).

پس اهل سنت فرقهٔ ناجیه نیستند، چون آنان چهار مذهب دارند که هر یک دیگری را کافر می‌داند و تکذیب می‌کند و با یکدیگر در اصول و فروع اختلافات

اجمالی و تفصیلی دارند خود شهرستانی ۳۵ فرقه اهل سنت را ذکر کرده است که با هم در اصول و فروع اختلاف دارند (همان: ۸۴۶).

شیعه (اثنا عشریه) فرقه ناجیه اند

روشن شد که فرقه ناجیه اهل سنت نیستند. پس فرقه ناجیه کدام گروه است؟ پیامبر اکرم(ص) در بعضی از این احادیث تصریح کرده است که مراد از آن اهل بیت و شیعیان آنان هستند. دلایل فراوانی وجود دارد که اهل بیت و پیروانشان اهل نجات اند. ما در اینجا به چند دلیل بسنده می کنیم:

آیه خیر البریه

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ. جَزَاءُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» (بینه: ۷-۸)؛ و آنان که ایمان آوردند و نیکوکار شدند بهترین اهل عالم اند. پاداش آنها نزد خدا باغهای بهشت جاودان است که نهرها زیر درختانش جاری است و در آن بهشت ابد جاودان متنعم اند. خدا از آنها راضی است و آنها از خدا راضی هستند.»

شیعه و سنی اجماع کرده اند که این آیه در شأن علی(ع) نازل شده است. سیوطی در الدر المنثور می گوید: ابن عساکر^(۵) از جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند که گفت: ما در محضر پیامبر(ص) بودیم که حضرت علی(ع) وارد شد. در این هنگام حضرت(ص) فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ لَهُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ نَزَلَتْ «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا... أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ؛ به خدا قسم این (علی) و شیعیانش در روز قیامت پیروز هستند و این آیه نازل شد.» (سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور: ۳۷۹ / ۲).

در همین الدر المنثور به نقل از ابن عباس آمده است: وقتی آیه «أُولَئِكَ هُمْ

خیرالبریة» نازل شد، پیامبر(ص) به علی(ع) فرمود: «هم أنت و شیعتك يوم القيامة راضين مرضين»؛ اینان تو و پیروان تو در روز قیامت هستید، شما از خدا راضی خواهید بود و خدا نیز از شما راضی خواهد بود.»

در مناقب خوارزمی به از جابر آمده است: ما در محضر پیامبر نشستیم بودیم که علی(ع) وارد شد. وقتی نظر پیامبر(ص) به علی(ع) افتاد فرمود: «قد أتاكم أخي؛ برادرم پیش شما آمد.» سپس متوجه کعبه شد و فرمود: «و ربّ هذه البنية إن هذا و شیعتهم الفائزون؛ سوگند به رب این خانه که این و پیروانش پیروز هستند.»

در صواعق محرقة به نقل از حافظ جمال‌الدین محمد بن یوسف زرنندی مدنی آمده است: وقتی آیه «اولئك هم خیرالبریة» نازل شد، پیامبر(ص) به علی(ع) گفت: «یا علی أنت و شیعتك خیرالبریة تأتي يوم القيامة أنت و شیعتك راضين مرضين، يأتي عدوك غضباناً مقمحين، فقال: من عدوی؟ قال: من تبرأ منك و لعنك؛ ای علی، تو و پیروان تو بهترین اهل عالم هستید. در روز قیامت تو و شیعیانت درحالی می‌آید که خدا از شما راضی است و شما از خدا راضی هستید. دشمنان تو در حالی می‌آیند که در غضب‌اند. علی(ع) فرمود: دشمن من کیست؟ حضرت فرمود: کسی که از تو بیزاری جوید و تو را لعن کند (هیثمی، مجمع‌الزوائد ۱۴۰۷: ۲/۴۶۷).

از این احادیث روشن می‌شود که فرقه ناجیه حضرت علی(ع) و شیعیان او هستند.

حدیث سفینه

این حدیث نزد شیعه و اهل سنت، از احادیث متواتره است. این حدیث را با الفاظ مختلف از ابوذر غفاری نقل کرده‌اند. مثلاً از مشکاة‌المصابیح، ابوظفیل، ابویعلی، احمد بن حنبل، سعید بن مسیب، ابن مغازلی شافعی، ثعلبی سمعانی و از سلیم بن

قیس هلالی نقل شده است: ابوذر در مسجد الحرام بود، در حالی که در کعبه را گرفته بود و مردم پیرامون او بودند. در این هنگام فرمود: «من عرفنی فقد عرفنی و من أنکرنی فأنا ابوذر سمعت التبی يقول: ألا إن مثل أهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح من دخلها نجی و من تخلف عنها هلك؛ کسی که مرا شناخت پس شناخت و اگر نمی شناسد، من ابوذر. از پیامبر شنیدم که فرمود: بی تردید مثل اهل بیتم مثل کشتی نوح است. هر کس در آن داخل شد نجات یافت و کسی که از آن بازماند هلاک شد (موسوی، پیشین: ۸۵۳).

حاکم در المستدرک از راوی نقل می کند که پیامبر(ص) می فرماید: «مثل أهل بیتی مثل سفینة نوح، سمعت أبا ذر يقول - وهو أخذ بباب الکعبة - أیها الناس من عرفنی فأنا من عرفتم، ومن أنکرنی، فأنا أبو ذر سمعت رسول الله(ص) يقول: من رکبها نجا، ومن تخلف عنها غرق؛ مثل اهل بیت من همانند کشتی حضرت نوح(ع) است. از ابوذر شنیدم، در حالی که در کعبه را گرفته بود می گفت: کسی که مرا می شناسد پس می شناسد و کسی که نمی شناسد من ابوذر. از پیامبر شنیدم که فرمود: کسی که در این کشتی نشست نجات یافت و کسی که از آن تخلف ورزید هلاک شد (نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین ۱۴۱۱: ۲/۳۴۳ و ۳/۱۵۰).

ابن حجر مکی در معنای این حدیث چنین می گوید:
«وجه تشبیه اهل بیت پیامبر(ص) به کشتی نوح این است که هر کس آنان را دوست بدارد و آنان را بزرگ بشمارد و از هدایت دانشمندان اهل بیت بهره مند گردد، از تاریکی مخالفت با حق نجات خواهد یافت، و هر کس از آنان روی برتابد، در ریای کفران نعمت الهی غرق و در ورطه طغیان هلاک می شود» (سبحانی، پیشین: ۳۲/۳).

متقی هندی در کنز العمال علی بن ابی بکر هیشمی در مجمع الزوائد، بزار و طبرانی

در سه کتاب (کبیر، اوسط و صغیر) و نیز ابن حجر مکی و حافظ ابونعیم اصفهانی این حدیث را آورده‌اند (هندی، کنز العمال ۱۴۱۹: ۶/۲۱۶؛ هیشمی، مجمع الزوائد ۱۴۰۷: ۹/۱۶۳ - ۱۶۸؛ هیشمی، الصواعق المحرقة: ۲/۵۴۳؛ اصفهانی، حلیة الاولیاء ۱۴۰۵: ۴/۳۰۶).

درباره صحت حدیث سفینه، محمد بن ادريس شافعی اشعار زیبایی گفته که علامه فاضل عیجلی در ذخیره المال ذکر کرده است:

و لما رأیت الناس قد ذهب بهم	مذاهبهم فی أبحر الغیّ والجهل
رکبت علی اسم الله فی سفن التجا	و هم اهل بیت المصطفی و خاتم الرسل
و أمسکت جبل الله و هو ولائهم	کما قد أمرنا بالتمسک بالجبل
اذا افتقرت فی الدین سبعون فرقة	و نیفاً علی ما جاء فی أوضح الثقل
و لم یک ناج منهم غیر فرقة	فقل لی بها یا ذا الزجاجة والعقل
أفی الفرقة الهلاک آل محمد؟	أم الفرقة اللاتی نجت منهم قل لی
فإن قلت فی التجین فالقول واحد	و إن قلت فی الهلاک حفت علی العدل
إذا کان مولى القوم منهم فإنی	رضیت بهم لازل فی ظلهم ظلّی
رضیت علیاً لی إماماً و نسله	و أنت من الباقین فی أوسع الحلّ

(موسوی، همان: ۸۵۶).

«و چون مردم را دیدم پیرو مذاهبی هستند که در میان دریاهاى گمراهی جهل قرار گرفته‌اند، به نام خدا در کشتیهای نجات سوار شدم، و آن کشتیهای نجات، دودمان خاتم پیامبران(ص) است. به ریسمان خدا تمسک کردم که عبارت از دوستی آل محمد(ص) باشد، همان گونه که ما مأموریم به جبل و ریسمان خدا (قرآن) تمسک کنیم، وقتی مسلمانان هفتاد و چند فرقه شدند، همان گونه که پیامبر(ص)

فرمود، و جز یک فرقه، اهل نجات نیستند. به من بگو ای اندیشمند و عاقل، آیا در فرقه‌ای که منسوب به آل محمد(ص) است، هلاکت است، یا در فرقه‌هایی که از اهل بیت(ع) جدایند؟

اگر می‌گویید نجات در همان فرقه‌ای است که به آل محمد(ص) منسوب‌اند، سخن درستی است، و اگر هلاکت را در آن فرقه می‌دانید، مسلماً از مرز عدالت منحرف شده‌اید، وقتی که مولا و سرور ملت اسلام (محمد(ص)) از آنها (اهل بیت) باشد. جز این نیست که من خشنودم که سایه‌ام همیشه زیر سایه آنها باشد. بگذارید علی و دودمانش، ولی و رهبر من باشند و شما برای انتخاب دیگران آزاد باشید.»

حدیث ثقلین

«اَبی تَارِكٍ فِیْكُمْ الثَّقَلِیْنِ كِتَابُ اللَّهِ وَ عَتْرَتِیْ اَهْلِ بَیْتِیْ مَا اِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهَمَّا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدَیْ اَبَدًا (نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین ۱۴۱: ۳ / ۱۶۰)؛ من در میان شما دو چیز گرانبگرد: کتاب خدا و عترت و اهل بیتم را می‌گذارم. هرگاه به این دو تمسک کردید، بعد از من هرگز گمراه نخواهید شد.»

این حدیث از نظر شهرت به جایی رسیده است که ما را از ارائه مصادر و مدارکش بی‌نیاز می‌سازد. اهل تسنن و شیعه و سایر فرقه‌های اسلامی به صحت این حدیث اعتراف دارند. عام و خاص، بلکه کوچک و بزرگ، عالم و جاهل با این حدیث آشنا هستند، به طوری که می‌تواند از حد تواتر بگذرد.

میرحامد حسین هندی در جلد دوازدهم عقبات الأنوار، حدیث را از ۱۸۰ تن از اکابر علمای اهل سنت از ۳۴ طریق ذکر کرده است. در اینجا چند تن از آنها را ذکر می‌کنیم:

صحیح مسلم، صحیح ابن داود، سنن و نوادر الاصول ترمذی، خصائص نسائی، مسند احمد، مستدرک حاکم، حلیة الأولیاء، از ابونعیم اصفهانی، تذكرة سبط ابن

جوزی، أسدالغابة، از ابن اثیر جزری، الجمع بین الصّحیحین حمیدی، الجمع بین الصّحاح الستّة، از زرین بن معاویه، المعجم الكبير طبرانی، تلخیص المستدرک ذهبی، العقد الفريد، مطالب السؤول شافعی، مناقب خوارزمی، ینایع المودّة، مودّة القرّبی، از همدانی، الفصول المهمّة، از مالکی، شرح نهج البلاغہ از بن ابی الحدید معتزلی، نورالابصار شبلنجی، فرائد السمطين، تفسير الكشف والبيان ثعلبی، المناقب سمعانی، المناقب ابن المغازلی، كفاية الطالب، طبقات ابن سعد، تفسير رازی، تفسير ابن كثير، استجلاب ارتقاء الغرف، از سخاوی، درظم السمطين، از زرندی، كنز العمال، منقبه المطهرين از ابونعیم اصفهانی، فردوس الأخبار دیلمی، الصواعق المحرقة (موسوی، پیشین: ۸۷۵ - ۸۷۶).

این حدیث در مواقع مختلف از پیامبر اعظم (ص) نقل شده است. برخی می گویند حضرت آن را در روز عرفه حجة الوداع فرموده است. برخی می گویند آن حضرت در مدینه و در حال بیماری این حدیث را فرموده است. برخی نیز می گویند حضرت در غدیر خم این حدیث را فرموده است. البته منافات ندارد که پیامبر (ص) در جاهای مختلف این حدیث را گفته باشد. این امر اهمیت موضوع را نشان می دهد و مقام و منزلت قرآن و عترت را بالا می برد. در اینجا چند حدیث را ذکر می کنیم:

پیامبر اعظم (ص) فرمود «إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتم به لن تضلوا: كتاب الله و عترتي ولن يفترقا حتى يردا على الحوض» (قندوزی ینایع المودّة ۱۴۱۶: ۸/۹۵)؛ من در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم. هر گاه به آن دو تمسک کردید گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترت من. این دو از هم جدا نخواهند شد تا روزی که در حوض بر من وارد شوند.»

از زید بن ارقم روایت است که پیامبر (ص) فرمود: «ثم إنني ما إن تمسكتم به لن

تصلوا بعدی، احدهما اعظم من الآخر، کتاب الله جبل ممدود من السماء إلى الأرض و عترتی اهل بیتی و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما (ترمذی، پیشین: ۵/ ۶۶۳)؛ من در میان شما دو چیز گرانبگر می گذارم. هرگاه به این دو تمسک کردید، بعد از من هرگز گمراه نخواهید شد. عظمت یکی بیشتر از دیگری است. (آن دو چیز) کتاب خدا که ریسمانش از آسمان تا زمین دراز است، و عترت اهل بیت من. و این دو از هم جدا نمی شوند تا اینکه در حوض کوثر بر من وارد شوند. پس ببینید که شما در مورد این دو چگونه عمل می کنید.»

شیخ طوسی در امالی روایتی به همین مضمون از اعمش و از مورق عجلی نقل می کند (طوسی، امالی شیخ طوسی ۱۴۱۴: ۷۳۳ و ۶۳۳).

از جابر بن عبدالله روایت است که گفت: پیامبر (ص) را در روز عرفه دیدم که بر ناقه سوار است و به مردم خطاب می کند. شنیدم که حضرت (ص) می فرمود: «ایها الناس ایّی قد ما إن أخذتم به لن تضلّوا کتاب الله و عترتی اهل بیتی» (ترمذی، همان).

دلالت حدیث ثقلین

در اینجا چند نکته شایان ذکر است:

۱. از حدیث استفاده می شود که این دو تا روز قیامت از هم جدا نمی شوند و دین اسلام طبق مذهب و مسلک اهل بیت (ع) تا روز قیامت باقی خواهد ماند.
۲. از این حدیث استفاده می شود که نسل پیامبر اعظم (ص) که اهل بیت (ع) هستند، در کنار قرآن تا روز قیامت باقی خواهد ماند.
۳. حدیث به مقام و منزلت قرآن و عترت طاهره اشاره می کند. لذا پیامبر در جاهای مختلف ارشاد فرموده است که مقام آنها بالاتر از همه بشر است. پیامبر نیز مبالغه نمی کند، بلکه مقصودش معنای حقیقی است: «وما ینطق عن الهوی إن هو إلاّ

وحيُّ یوحی» (نجم: ۳ - ۴).

هر چه عظمت، جلال، و قداست و اعجاز برای قرآن است، برای اهل بیت (ع) نیز هست. چون پیامبر (ص)، اهل بیت (ع) را عدل و قرین قرآن قرار داد و فرمود که تا روز قیامت از هم جدا نمی شوند. پس حکم هر دو یکی است. ولی برای اینکه بین این دو تمیزی بشود، پیامبر (ص) قرآن را ثقل اکبر و اهل بیت (ع) را ثقل اصغر قرار داد.

۴. همان طور که قرآن، کتاب هدایت و سعادت دنیا و آخرت است، اهل بیت (ع) نیز هادی و نجات‌دهنده هستند. لذا پیامبر امر به وجوب اطاعت آنان فرمود. اما در تاریخ جز شیعه کسی نیست که طبق این حدیث عمل کرده باشد (موسوی، همان: ۸۷۷ - ۸۷۸).

ابطال حدیث «کتاب الله و سنتی»

برخی از اهل سنت نقل کرده‌اند که پیامبر اعظم (ص) فرمود: «إِنِّي قَدْ خَلَقْتُ فِيكُمْ ثَنِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّتِي». این حدیث از چند جهت مخدوش است:

۱. حدیث از لحاظ سند ضعیف است، چون راوی آن صالح بن موسی است که او را ذهبی، یحیی، بخاری، و ابن عدی ضعیف شمرده و گفته‌اند که این راوی متروک، مردود و ضعیف است (همان: ۸۸۳).

۲. حدیث از لحاظ دلالت نیز مخدوش است، زیرا پیامبر (ص) سخن متناقض نمی فرماید. چطور آن حضرت فرموده است که بین شما کتاب و سنت را رها کردم، در حالی که این هر دو محتاج مبین و مفسرند. در کتاب خدا محکم، متشابه، ناسخ و منسوخ، مجمل و مفصل وجود دارد. پس لازم است که مبین داشته باشد و آن هم شخص پیامبر (ص) باشد تا رفع اختلاف و مراد خداوند را کشف کند. ولی آیا بعد از رحلت پیامبر نیاز به مبین نیست؟ لزوم مبین بعد از آن حضرت شدت پیدا می کند،

چون اختلاف حاصل شده است و بر پیامبر(ص) واجب است که مبین و مفسر را به صورت واضح تعیین کند. در این صورت ممکن نیست که پیامبر(ص) امت را به سنت شریفه واگذار کرده باشد و مبین قرآن قرار داده باشد، چون خود سنت نیز محکم، متشابه، ناسخ و منسوخ، مجمل و مفصل، خصص و عام دارد. پس این حدیث را پیامبر(ص) قطعاً نگفته است و ایشان از چنین احادیثی منزّه است (همان).^۳ این حدیث از اعتبار ساقط می‌شود، چون در مقابل آن حدیث ثقلین «کتاب الله و عترتی اهل بیتی» به حدتواتر رسیده است. اما حدیث مذکور خبر واحد است و خبر واحد نمی‌تواند با خبر متواتر معارضه کند. همچنین حدیث ضعیف نمی‌تواند با حدیث صحیح معارضه کند (همان: ۸۸۴).

حدیث خلفای دوازدهگانه بعد از پیامبر اعظم(ص)

یکی دیگر از دلایل فرقه ناجیه، پیروی از خلفای دوازدهگانه‌ای است که پیامبر آنها را تعیین فرموده است. کسی که از آنها پیروی نکند جزء فرقه ناجیه نیست. اما خلفای پیامبر(ص) چه کسانی هستند؟ حضرت آنان را تعیین کرده است که به چند حدیث می‌توان اشاره کرد:

از مجاهد، از ابن عباس روایت شده است: مردی یهودی به نام نعتل محضر پیامبر(ص) آمد و گفت: ای محمد، من از تو درباره چند چیز می‌پرسم که از مدتی در دل من وجود دارد. اگر تو به آن چیزها پاسخ دادی به تو ایمان می‌آورم. حضرت(ص) فرمود: بپرس ای ابا عماره. آن یهودی از پیامبر درباره خیلی چیزها پرسید تا اینکه گفت: درباره وصی خودت به من خبر بده. چون هیچ نبی نیست مگر اینکه وصی دارد. نبی ما حضرت موسی، به یوشع بن نون وصیت کرده بود.

پیامبر اسلام(ص) فرمود: «إِنَّ وَصِيَّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ بَعْدَهُ سِبْطَايَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ تَتْلُوهُ تِسْعَةُ أُمَّةٍ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ، قَالَ: يَا مُحَمَّدُ فَسَمِّهِمْ لِي؟ قَالَ: إِذَا مَضَى

الحسین فاینه علی فاذا مضی علی فاینه محمد فاذا مضی محمد فاینه جعفر فاذا مضی جعفر فاینه موسی فاذا مضی موسی فاینه علی فاذا مضی علی فاینه محمد فاذا مضی محمد فاینه علی فاذا مضی علی فاینه الحسن فاذا مضی الحسن فاینه الحجة محمدالمهدی فهولاء اثنی عشر (قندوزی ینابیع المودة ۱۴۱۶: ۷۶/۲)؛ وصی من، علی بن ابی طالب است و پس از آن فرزندانم حسن و حسین و نه امام که از صلب حسین به دنیا می آیند. نعتل گفت: ای محمد، اسامی آنها را برای من بگو. حضرت (ص) فرمود: وقتی حسین از دنیا رفت، فرزندش علی، وقتی علی از دنیا رفت، فرزندش محمد، وقتی محمد از دنیا رفت، فرزندش جعفر، وقتی جعفر از دنیا رفت، فرزندش موسی، وقتی موسی از دنیا رفت، فرزندش علی، وقتی علی از دنیا رفت، فرزندش محمد، وقتی محمد از دنیا رفت، فرزندش علی، وقتی علی از دنیا رفت، فرزندش حسن و وقتی حسن از دنیا رفت، فرزندش حجت (عج) وصی من خواهد بود و این دوازده وصی و خلفای من هستند.»

از جابر از عبدالله ابن عباس روایت است که گفت: پیامبر (ص) فرمود «أنا سیدالتبین و علی سیدالوصیین و إن أوصیائی بعدی إثنا عشر أولهم علی و آخرهم القائم المهدي» (همان: باب ۷۷)؛ من سردار انبیا هستم و علی سردار اوصیاست. به تحقیق اوصیای پس از من دوازده هستند که اولشان علی و آخرشان قائم مهدی خواهد بود.»

پیامبر اعظم (ص) در حدیث دیگر می فرماید:

«أئمة بعدی من عترتی عدد نقباء بنی اسرائیل تسعة من صلب الحسین اعطاهم الله علمی و فهمی فلا تعلموهم فإئهم أعلم منکم إتبعوهم فإئهم مع الحقّ و الحقّ معهم (جوینی خراسانی، فرائد السمطین ۱۳۲۲: ۱/۱۳۸)؛ امامان پس از من، به تعداد نقبای بنی اسرائیل از عترت من خواهند بود که نه امام از صلب حسین (ع) خواهد بود.»

خداوند به آنها علم و فهم مرا عطا کرده است. پس شما به آنها تعلیم ندهید، چون آنان از شما اعلم هستند. از آنان متابعت کنید، زیرا آنها با حق هستند و حق با آنهاست.»

در برخی منابع حضرت فرموده است: «کَلِّهْم مِنْ قَرِيشٍ (قشیری نیشابوری، صحیح مسلم: ۳/۱۴۵۳)؛ همه از قریش هستند.»

پس احادیث دوازده امام بر کسی جز اهل بیت تطبیق نمی‌کند، زیرا:
۱. به خلفای بعد از نبی اطلاق نمی‌شود، چون نه از قریش هستند و نه دوازده نفر، بلکه کمتر از دوازده نفرند.

۲. به سلاطین بنی‌امیه نیز اطلاق نمی‌شود، چون بیشتر از دوازده نفر بودند. به علاوه، افراد ظالم نمی‌توانند امام بشوند، چون با فلسفه امامت در تضاد است و امام باید معصوم از هر نوع خطاء باشد. همچنین آنان از بنی‌هاشم نیستند و حضرت بنی‌هاشم را فرموده است.

۳. بر سلاطین عباسی نیز اطلاق نمی‌شود، چون تعدادشان به بیش از دوازده نفر می‌رسد (موسوی، همان: ۹۰۹).

حدیث امان

حدیث امان دلیل بر این است که هر کس از اهل بیت رسول(ص) متابعت کند نجات یافته است:

روایت کرده‌اند که پیامبر(ص) فرمود: «ثمَّ النَّجْمُ أَمَانُ الْأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْغُرُقِ وَ أَهْلِ بَيْتِي أَمَانٌ لِمَنْ لَا مَتَّيْ مِنْ الْأَخْتِلَافِ فَأَذَا خَالَفَتْهَا قَبِيلَةٌ مِنَ الْعَرَبِ اخْتَلَفُوا فَصَارُوا حِزْبَ إِبْلِيسَ. هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ الْأَسْتَدِ (نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین ۱۴۱۱: ۳/۱۶۲)؛ ستاره‌ها امان برای اهل زمین از غرق شدن هستند و اهل بیت من امان برای امتم از اختلاف

هستند. پس اگر قبیله‌ای از عرب اختلاف کند، از حزب شیطان به شمار آید. حاکم می‌گوید: سند این حدیث صحیح است.»
امام احمد به استناد از علی (ع) در باب فضائل روایت می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: «النجوم أمان لاهل السماء، إذا ذهب النجوم ذهب أهل السماء، وأهل بيتي أمان لاهل الارض، فإذا ذهب أهل بيتي، ذهب أهل الارض» (شیبانی، فضائل الصحابة ۱۴۰۳: ۲ / ۶۷۱؛ هيثمي، الصواعق المحرقة: ۲ / ۲۸۳).

حدیث منزلت

حدیث منزله، گفتار معروف پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که به علی (ع) فرمود:

«اما ترضی یا علی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي (شيبانی، فضائل الصحابة ۱۴۰۳: ۱۳ / ۱ - ۱۴؛ قشیری نیشابوری، صحیح مسلم: ۴ / ۱۸۷۰؛ طوسی، همان: ۵۹۸؛ شیبانی، مسند احمد: ۱ / ۹۸؛ نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین ۱۴۱۱: ۳ / ۱۰۹)؛ ای علی! آیا راضی و خشنود نیستی که نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی باشی، جز اینکه بعد از من پیامبری نخواهد بود.»
همه مسلمانان بر صحت این حدیث اجماع و اتفاق دارند و در کتب و صحاح و مسانید خود، آن را از زبان استادان معتبر و طرق گوناگون نقل کرده‌اند.
علت صدور این حدیث و به اصطلاح شأن نزول آن، طبق روایات مورخان چنین است: وقتی پیامبر (ص) برای جنگ تبوک، از مدینه با سپاه اسلام خارج شد، حضرت علی (ع) را به عنوان جانشین خود در مدینه گذاشت. علی (ع) به پیامبر (ص) عرض کرد: دوست ندارم در هیچ موردی اقدامی کنم جز اینکه با تو و همراه تو باشم. پیامبر فرمود: «اما ترضی ان تكون منی...»

از محمد بن عمار بن یاسر روایت است: از ابوذر جندب بن جناده شنیدم که

می‌گفت: پیامبر(ص) را دیدم دست علی(ع) را گرفته و به آن حضرت(ع) می‌فرماید:
«یا علی أنت أخی و صفیّی و وصیّی و وزیر و آمینی، مکانک منّی فی حیاتی و
بعد موتی کمکان هارون من موسی إلاّ أنّه لا نبیّ معی، من مات وهو یحبّک ختم الله
له بایمن و الایمان و من مات وهو یبغضک لم یکن له فی الاسلام نصیب (طوسی، همان:
۵۴۵)؛ ای علی، تو برادر، صفی، وصی، وزیر و امین من هستی. مقام و منزلت تو نزد
من مقام هارون نزد موسی بود. ولی بعد از من نبی نخواهد بود. اگر کسی بمیرد و تو
را دوست داشته باشد، خداوند عاقبت کار او را با امن و ایمان می‌نماید و اگر کسی
بمیرد و با تو دشمنی داشته باشد، در اسلام برای او جایی نخواهد بود.»
غیر از این، احادیث دیگری نیز وجود دارند و همچنین آیاتی قرآنی که بر
حقانیت مذهب تشیع دلالت دارند. هم‌چنین برخی از علمای اهل سنت به حقانیت
تشیع اعتراف کرده‌اند که ذکر آن در گنجایش این مقاله نیست.

نتیجه‌گیری

از این بحث نتیجه می‌گیریم که فرقه‌ناجیه کسی است که این علامات را داشته باشد:

۱. از علی(ع) در هر زمان و مکان متابعت کند و طبق آیه «خیرالبریة» او را بر همه مقدم بدارد.

۲. طبق حدیث سفینه به اهل‌بیت پیامبر اعظم(ص) و علی(ع) تمسک کند.

۳. از اهل‌بیت در فروع و اصول پیروی کند، نه غلو کند و نه منزلت آنها را پایین بیاورد این مفاد حدیث تقلین است.

۴. ایمان داشته باشد که خلفای داوزدگانه از عترت نبی هستند و ظلم و ستم و سب به آنان روا ندارد و از دشمنان آنان بیزاری بجوید.

این علامات جز در شیعه اثناعشری یافت نمی‌شوند.

پس چگونه کسانی خود را فرقه‌ناجیه می‌نامند، در حالی که با سلاطین ظالم و جایر بیعت کردند و ظلم بر اهل‌بیت رسول(ص) روا داشتند و از آن حضرات متابعت نکردند!

نکته مهم اینکه حدیث بر حقانیت یک فرقه دلالت می‌کند که یک فرقه حق است، اما بقیه فرقه‌های گمراه‌اند. اما نمی‌گویند که یک فرقه در جنت است و فرقه‌های دیگر همه در جهنم‌اند، بلکه فرقه‌های گمراهی نیز که جاهل قاصرند به جنت می‌روند.

پی‌نوشت‌ها

- (۱). بنگرید به: کلینی، اصول کافی، ج ۸ / ۲۲۴ / ۲۸۳؛ مجلسی، بحار الانوار ۱۳۷۵: ۲۸ / قمی، الخصال ۱۳۶۲: باب السبعین و مافوقه ح ۱۰۱۱؛ قمی، معانی الاخبار ۱۳۷۶: ۳۲۳؛ طبرسی، الاحتجاج: ۱ / ص ۲۶۳؛ انصاری زنجانی، اسرار آل محمد ۱۴۱۶: ۲۵۰؛ فیض کاشانی، تفسیر صافی: ذیل تفسیر سوره انعام: ۱۵۹؛ کاشانی، منهج الصادقین ۳ / ۴۹۴.
- (۲). علامه در نظم المتناثر، ص ۵۷، ح ۱۸ این حدیث را آورده است. حاکم در المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۱۲۸ این حدیث را از احادیث موثق به حساب آورده است. ترمذی در سنن ترمذی ج ۵، ص ۲۵ و ۲۶ این حدیث را از احادیث صحیح دانسته است. ایشان این حدیث را از ابو هریره نقل کرده و در آخر گفته است: «قال ابو عیسی: حدیث ابی هریره حدیث حسن» حاکم نیشابوری و بغوی در شرح السنه ج ۱، ص ۲۳۱، ابو عبدالله محمد بن یزید قزوینی در سنن ابن ماجه، ج ۲، باب ۱۷، ص ۱۳۲۱ - ۱۳۲۲، احمد بن حنبل در مسند، ج ۲، ص ۳۳۲، ابوداود سلیمان بن اشعث سجستانی در سنن ابوداؤد، ج ۴، ص ۱۹۸، حدیث ۴۵۹۷، سیوطی در الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۱۸۴، البانی در سلسله الاحادیث الصحیحة، ج ۱، ص ۳۵۹، ذهبی در تلخیص المستدرک، ج ۱، ص ۱۲۸ و سخاوی و شاطبی در الاعتصام، ج ۲، ص ۱۸۹، این حدیث را ذکر کرده‌اند.
- (۳). برای اطلاع بیشتر رک: عبدالله بن محمد زیلعی مصری (م ۷۶۲ق)، تخریج احادیث الکشاف. دو کتاب بحوث فی الملل والنحل (ج ۱، ص ۳۳) و مذاهب الاسلامیین عبدالرحمن بدوی (ج ۱، ص ۳۳ ۳۴) از آن نقل می‌کنند.
- (۴). در مسند احمد (ج ۲، ص ۳۳۲) ۷۲ و در بقیه منابع ۷۳ فرقه آمده است.
- (۵). ابن خلقان در خلقان، ذهبی در تذکره، خوارزمی در رجال مسند ابوحنیفه و در طبقات شافعیه و حافظ ابوسعید در تاریخ خود ذکر کرده است که ابن عساکر از ثقات و فخر شافعیه و در زمان خود امام اهل حدیث بود.

کتابنامه

١. قرآن کریم.
 ٢. ابن عبدربه، شهاب‌الدین احمد، العقد الفرید، مصر، الازهر، ١٩٧٨.
 ٣. اصفهانی، ابونعیم احمد بن عبدالله، حلیة الاولیاء، بیروت، دارالکتب العربی، چاپ چهارم، ١٤٠٥ق.
 ٤. امیر صنعانی، محمد بن اسماعیل، افتراق الائمة إلى نیف و سبعین فرقة، تحقیق: سعد بن عبدالله بن السعدان، ریاض، دارالعاصمه، چاپ اول، ١٤١٥ق.
 ٥. اندلسی، اثیرالدین ابی عبدالله محمد بن یوسف بن علی بن یوسف بن حیّان، البحر المحیط، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ١٤١١ق.
 ٦. انصاری زنجانی، اسماعیل، اسرار آل محمد ترجمه کتاب سلیم بن قیس هلالی، قم، نشر الهادی، چاپ اول، ١٤١٦ق.
 ٧. الایجی، عضدالدین عبدالرحمن بن احمد، کتاب المواقف، تحقیق: عبدالرحمن عمیره، بیروت، دارالجبل، چاپ اول، ١٩٩٧.
 ٨. البانی، محمد ناصر الدین، صحیح الجامع الصغیر، المکتب الاسلامی، ١٤٠٨ق.
 ٩. بدوی، عبدالرحمن، مذاهب الاسلامیین، بیروت، دارالعلم للملثین.
 ١٠. بغدادی، ابوالفرج جمال‌الدین، تلبیس إبلیس، تحقیق: سید جمیلی، بیروت، دارالکتب العربی، چاپ اول، ١٤٠٥ق.
- بغدادی، عبدالقاهر بن طاهر بن محمد، الفرق بین الفرق و بیان الفرقة التاجیة، بیروت،

دارالآفاق الجديدة، چاپ دوم، ۱۹۷۷.

۱۱. ترمذی، ابو عیسی، محمد بن عیسی بن سوره (معروف به ترمذی)، سنن ترمذی، تحقیق کمال یوسف الحوت، بیروت، دارالفکر.
۱۲. جوینی خراسانی، ابراهیم بن محمد بن المؤید بن عبدالله بن علی بن محمد، فرائد السمطين، مصر، نشر السعادة، ۱۳۲۲ق.
۱۳. حسکانی، عبدالله بن عبدالله بن احمد، شواهد التنزیل، بیروت، مؤسسة الاعلمی، چاپ اول.
۱۴. حسینی تستری، القاضی السید نورالله، احقاق الحق وازحاق الباطل، طبع فی المطبعة الاسلامیة، ۱۰۱۹ق.
۱۵. خوارزمی، الموفق ابن احمد ابن محمد مکی، مناقب خوارزمی، مصر، مکتب نینوی الحدیثه.
۱۶. دیلمی، ابوشجاع شیرویه بن شهردار بن شیرویه، فردوس الاخبار، بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۷.
۱۷. ربانی گلیپاگانی، علی، فرق و مذاهب کلامی، قم، دفتر تحقیقات و تداوین کتب درسی مرکز جهانی علوم اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۷.
۱۸. رشید رضا، محمد، تفسیر المنار، بیروت، دارالمعرفة.
۱۹. زمحشری، ابی القاسم جارالله محمد بن عمر الزمحشری الخوارزمی، الکشاف، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۶ق.
۲۰. سبحانی، جعفر، بحوث فی الملل والنحل، بیروت، الدار الاسلامیة، چاپ دوم، ۱۴۱۱ق.

۲۱. سجادی، سید جعفر، فرهنگ معارف اسلامی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، بی‌جا، بی‌تا.
۲۲. سجستانی، ابوداود سلیمان بن اشعث، سنن ابی داؤد، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، بیروت، المكتبة العصرية.
۲۳. سیاح، احمد، فرهنگ بزرگ جامعه نوین تهران، انتشارات اسلام، ۱۳۷۷.
۲۴. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم بن ابوبکر احمد، الملل والنحل، تحقیق: محمد سیدگیلانی، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۴ق.
۲۵. شبیانی، ابو عبدالله احمد ابن حنبل، فضائل الصحابة، بیروت، مؤسسه رسالت، چاپ اول، ۱۴۰۳ق.
۲۶. شبیانی، ابو عبدالله احمد بن حنبل، مسند احمد، مصر، مؤسسه قرطبيه.
۲۷. صفری خروشان، نعمت‌الله، غالیان: کاوشی در جریانها و پراکنده، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۷۸.
۲۸. طبرانی، سلیمان بن احمد بن ایوب، المعجم الکبیر، محقق: حمید بن عبدالمجید سلفی، الموصل، مكتبة العلوم والحکم، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
۲۹. طوسی، شیخ الطائفة محمد بن الحسن، امالی شیخ طوسی، قم، دارالتقافة، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
۳۰. عکبری بغدادی، محمد بن محمد بن نعمان، امالی شیخ مفید، مترجم: حسین استاد ولی، مشهد مقدس، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۶۴.
۳۱. عمرو بن ابوعاصم، ضحاک، کتاب السنّة، تحقیق: محمد ناصرالدین البانی، بیروت، المکتب الاسلامی، چاپ سوم، ۱۴۱۳ق.

۳۲. فیض کاشانی، محمد بن مرتضی، *تفسیر الصّافی*، کتابفروشی اسلامیة، چاپ پنجم.
۳۳. قزوینی، ابو عبدالله محمد بن یزید (معروف به ابن ماجه)، *سنن ابن ماجه*، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دارالفکر.
۳۴. قشیری نیشابوری، مسلم بن حجاج، *صحیح مسلم*، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۳۵. قمی، ابوجعفر، محمد بن علی بن حسین بابویه، *المخّصّال*، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۲.
۳۶. قمی، ابوجعفر، محمد بن علی بن حسین بابویه، *معانی الاخبار*، قم، مؤسسه دارالعلم، ۱۳۷۶ق.
۳۷. قندوزی حنفی، شیخ سلیمان بن ابراهیم، *ینایع المودّة لذی القربی*، تحقیق: سید علی جمال اشرف الحسینی، دارالاسوة، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
۳۸. کاشانی، ملا فتح الله، *منهج الصّادقین*، چاپخانه علمی، ۱۳۳۳.
۳۹. کلینی، محمد بن یعقوب *الروضة من الکافی*، تصحیح: محمد جعفر شمس الدین، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.
۴۰. مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، تهران، انتشارات اسلامیة، چاپ سوم، ۱۳۷۵.
۴۱. مشکور، محمد جواد، *هفتاد و سه ملت، یا، اعتقادات مذاهب*، با انضمام خلاصه «الملل و النحل» مال محمد بن عبدالکریم شهرستانی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی عطائی.
۴۲. مناوی، عبدالرؤف، *فیض القدير*، مصر، مکتبة التجارية الكبرى، چاپ اول، ۱۳۵۶ق.
۴۳. موسوعة مصطلحات علوم الکلام الاسلامی، بیروت، مکتبه لبنان ناشران، چاپ اول، ۱۹۹۸.

۴۴. موسوی (معروف به سلطان الواعظین شیرازی)، سید محمد، *الفرقة الناجية: مناظرات و مراسلات في العقائد والتاريخ*، بيروت، دارالعلوم، چاپ اول، ۱۴۲۳ق.
۴۵. نیشابوری، ابو عبدالله، *المستدرک علی الصحیحین*، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
۴۶. الهندی، علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین، *کنز العمال*، بیروت، دارالکتب الاسلامیة، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
۴۷. هیشمی، ابوالعباس احمد بن محمد بن علی ابن حجر مکی، *الصواعق المحرقة*، تحقیق: عبدالرحمن بن عبدالله ترکی و کامل محمد الخراط، بیروت، مؤسسه رسالت، چاپ اول، ۱۹۹۷.
۴۸. هیشمی، علی ابن ابوبکر، *مجمع الزوائد*، قاهره؛ بیروت، دارالریان للتراث، دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ق.